**« قضا و قدر و رضا در دیوان پروین اعتصامی »**

فائزه فداکار۱

عبدالرضا سیف۲

حمیرا زمردی۳

**چکیده**

قضا و قدر و موضوعات ناظر به آن همواره برای عده‌ای از ادیبان مورد بحث و تفکربرانگیز بوده‌است. برخی در آثار خود به افکار معتزله و بعضی به باورهای اشاعره گرایش نشان داده‌اند و گروهی به تلطیف و تعدیل اعتقادات آن‌ها پرداخته‌اند. بانو پروین اعتصامی از شاعران توانمند معاصر است که دیوان او از نظرگاه این موضوع مورد دقت قرار نگرفته است. در این پژوهش که به روش کتاب‌خانه‌ای و جمع‌آوری، توصیف و تحلیل اطلاعات انجام شده‌است دیوان این بانوی شاعر در این محور مورد کندوکاو قرار گرفت. یافته‌ها حاکی از غلبه داشتن مضمون جبر و تسلط قضا و قدر بر جمیع امور در این اثر است. تسلیم و رضا، شکایت از قضا و قدر و پاره‌ای ابیات محدود در تقابل با این مضامین در دیوان بانو پروین یافت و تحلیل شد.

**کلیدواژهها:**

قضا و قدر، جبر، اختیار، رضای الهی، دیوان پروین اعتصامی



۱.دانشآموختهی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران ( نویسنده مسئول ) faezefadakar25@gmail.com

۲. استاد دانشگاه تهران

۳. استاد دانشگاه تهران

**۱. مقدمه:**

**۱ـ۱:بیان مسئله:**

قضا و قدر الهی و مقام رضا از جمله موضوعاتی است که شاعران و نویسندگان متعددی، عقاید و باورهای خود را در این حوزه در گذرگاه آثار خود به نظم و به نثر عرضه داشتهاند و نظریات خود را در این باره، به طور مستقیم و یا غیرمستقیم به مخاطب القا مینمایند. از آنجا که آدمی همواره در طول تاریخ و در عرصهی هستی در صحنهی تصمیمگیری، انتخاب، اقدام، رسیدن و یا نرسیدن به مقصود و حوادث خوشایند و ناگوار بسیار قرار دارد میتواند از طریق خوانش و انس با این آثار ادبی به چالشهای ذهنی و روحی خود پاسخ دهد و چه بسا به جمع بندی و نتیجهگیری مطلوب برسد. دیوان پروین اعتصامی از جمله آثار معاصری است که مورد اقبال و توجه شایانی از جانب خوانندگان واقع میشود و بررسی این موضوع در ابیات بانو اعتصامی، رویکرد و جهتگیری ایشان را مشخص خواهدکرد و به خوانندگان این اثر دید منسجم و شفافی ارائه خواهدنمود.

**۲ـ۱: پیشینهی علمی:**

 پژوهشهای متعددی پیرامون موضوع قضا و قدر الهی و رضا نسبت به آن انجام شدهاست و این محور، همواره از موضوعات مورد بحث و تنازع میان جستجوگران و علاقهمندان به آن بودهاست اما دیوان بانو پروین اعتصامی از این حیث مورد پژوهش و دقتنظر پژوهشگران قرار نگرفتهاست و در این زمینه اثری یافت نشد. در ادامه برخی از پژوهشهای این حوزه تشریح میگردد:

 محقق طی یک سخنرانی، سعدی را از حیث موضوع قضا و قدر بررسی کرده‌است. نتیجه آنکه افکار جبری در آثار سعدی منعکس شده‌است و او هم مانند بسیاری دیگر، پیرو مکتب کلامی اشعری بوده‌است. یکی از اصول مهم این مکتب اعتقاد به قضای محتوم و قدر ازلی و سعادت و شقاوت ذاتی است. ( محقق، ۱۳۵۰: ۲۱ و ۲۲ )

 آنچه نیکوبخت در پژوهشی با عنوان « قضا و قدر در مثنوی معنوی »  به دست می‌دهد این است که مولانا قضا و قدر را به دو قسم محتوم و مشروط تقسیم کرده‌است. او در این پژوهش با ذکر شواهدی از مثنوی، تحت این دو عنوان کلی و عناوین زیر مجموعه‌ی آن همچون عکس العمل آدمیان در برابر قضا و قدر، موضوعیت دعا در مقابل قضا و قدر، تفاوت قضا و مقضی و عناوین دیگر به بحث پرداخته‌است. ( نیکوبخت، بی تا(

 یافته‌های نیکوبخت در پژوهش دیگری با عنوان « بررسی دیدگاه مولوی در کشف راز قضا و قدر » نشان می‌دهد که این موضوع برای مولانا  از جهت جنبه‌ی کلامی و نیز از جهت عرفان و تصوف قابل ﺗﺄﻣﻞ بوده‌است. مولانا کوشیده تا در عین حفظ قدرت مطلقه‌ی الهی، اختیار را برای آدمی نگه دارد و جبر اشاعره را تعدیل و تلطیف نماید. ( نیکوبخت، ۱۳۸۱: ۱۵۹ (

 بیات هم با محور قرار دادن مثنوی معنوی، عنوان « قضا و قدر الهی و سرنوشت آدمی در مثنوی معنوی » را برای پژوهش خود برگزیده‌است. او در سه بند موضوعات قضا و قدر از نظر اهل نظر و مثنوی مولانا، اختیار و جبر از نقطه نظر اهل کلام و فلسفه و نیز مولانا در مثنوی و در بند سوم سرنوشت بشر را شرح داده‌است. نتیجه‌ی نهایی آنکه سرنوشت بشر به دست خودش رقم می‌خورد. ( بیات، بی‌تا (

 کاردگر و بابائی در « معرفی منظومه‌های قضا و قدر فارسی و تحلیل آن‌ها از منظر روایی » تعدادی از این منظومه‌ها و شاعران آن‌ها را معرفی و از نظرگاه تحلیل جنبه‌های داستانی بررسی و نقد کرده‌اند. ( کاردگر و بابائی، ۱۳۹۹: ۱۷۱ (

 این دو تن، در پژوهش دیگری با عنوان « بازتاب فرهنگ و ادبیات عامه در منظومه‌های قضا و قدر فارسی » قائل بر وجود اشتراکات فراوان این منظومه‌ها با فرهنگ و ادبیات عامه شده‌اند و توضیحات خود را در این باب بسط داده‌اند. ( کاردگر و بابائی، ۱۳۹۸: ۴۳ (

 از طرفی، دیوان پروین اعتصامی، محور پژوهشهای بسیاری بودهاست که در ادامه چند نمونه از آنها مورد اشاره قرار میگیرد. به اذعان اسماعیلی در « نقد آموزه‌های اخلاقی شعر پروین اعتصامی » دیوان این شاعر حاوی هفتاد و یک نکته‌ی اخلاقی در دو دسته‌ی پسندها و ناپسندهای اخلاقی و بهره گرفته شده از کلام وحی و تعالیم اسلامی می‌باشد. ( اسماعیلی، ۱۳۸۹: ۱۰ )

 رهائی در « بررسی مضامین اخلاقی، تعلیمی و پند و اندرز در اشعار پروین اعتصامی » از احساس مسئولیت این بانوی شاعر در طرح مباحث دقیق اخلاقی و تعلیمی می‌نویسد و این مباحث را به ده بخش تقسیم می‌کند. ( رهائی، ۱۳۹۹ )

 حیدری در « اخلاق در شعر پروین اعتصامی » به تبیین اخلاق فردی و اجتماعی و زیربخش‌های آن در شعر پروین می‌پردازد و او را شاعر محرومان و ستمدیدگان و پابرهنگان معرفی می‌کند. ( حیدری، ۱۳۹۰ )

 خان پرور حشکوائی در « بررسی آراء تربیتی پروین اعتصامی با تاکید بر عناصر اصلی تعلیم و تربیت» به سوالاتی از قبیل تعریف انسان، اهداف تربیت از نظر پروین اعتصامی و روش‌های تربیتی از دیدگاه او پاسخ می‌دهد. ( خانپرور حشکوائی، ۱۳۹۰ )

**۳ـ۱: پرسشهای پژوهش:**

 آیا پروین اعتصامی در دیوان اشعار خود به موضوعات قضا و قدر الهی و مقام رضا توجهی داشتهاست؟ اگر پاسخ مثبت باشد، چگونه و با چه تاکیدات و تعابیری این پرداخت انجام شدهاست؟ آیا ابیات این حوزه به مفهوم اختیار و آزادی عمل انسان مایل است و یا بیشتر به جبر گرایش دارد؟ آیا صدای پروین در بازتاب ابیاتش گویای رضایت او نسبت به قضای الهی است و یا او را شاکی و گلهمند نشان میدهد؟

**۴ـ۱: روش انجام پژوهش:**

روش انجام پژوهش، کتابخانهای و از طریق یادداشتبرداری و توصیف و تحلیل دادهها بودهاست.

**۲. بحث و بررسی:**

**۱ـ۲: قضا و قدر:**

 نیکو‌بخت، « قضا » را در انواع و اقسام مختلفی دسته‌بندی کرده و به این شرح توضیح داده‌است:

**الف) قضای حتمی:**

 « قضای حتمی ولا یتخلف، همان ارادﮤ قطعی و لا یتغیر خداوندی است که به قلم تقدیر وی رقم خورده‌ است و باید انجام شود و انجام خواهد شد و جدّ و جهد آدمی در برابر آن نوعی سر کوفتن به دیوار سرنوشت است که نه‌تنها به نتیجه نمی‌انجامد که هلاکت رادع را نیز دربر خواهدداشت. در این گونه قضا همه چیز تابع قدرت انحصاری خداوند است و تنها ارادﮤ او حکومت دارد و چاره اندیشیِ همه کاینات و از جمله آدمی در برابر آن نتیجه بخش نیست.‌» ( نیکوبخت، بی‌تا: ۲۲ ) و ( نیکوبخت، ۱۳۸۱: ۱۴۴ (

 « براساس این بینش، بنده آلت فعل حق است و هیچ گونه اختیاری در گفتار و کردار خود ندارد؛ بنابراین نمی‌توان بر بندﮤ گنهکار جرمی اثبات و به موجب آن وی را عذاب کرد. حتی سرزنش خاطی و عاصی نیز شایسته نیست. » ( نیکوبخت، بی‌تا: ۲۳ ) و ( نیکوبخت، ۱۳۸۱: ۱۴۵ (

**ب) قضای مشروط:**

 « این نوع قضا مربوط به مدیریت عام خداوند است و دیگر به معنی قضای لایتخلف نیست، بلکه تلاش و جد و جهد آدمی نیز قضای الهی است و بین طراحی خداوند و آدمی تقابلی نیست؛ به عبارت دیگر خداوند برای ادارﮤ این جهان طرح و نقشه‌یی ریخته و تلاش و به‌ کارگیری عقل و چاره‌اندیشی بندگان در جهت طراحی و قضای الهی است؛ بنابراین کوشش و تدبیر و دعا و حذر آدمی، خود قضای الهی هستند؛ در نتیجه آدمی نباید از تلاش و کوشش بازماند؛ زیرا که کوشش به رغم تقدیر، خود تقدیر آدمی است و به واﺳﻄﮥ همین کوشش‌ها و جد و جهدهاست که قابلیت‌های پنهان و به ظهور نپیوﺳﺘﮥ آدمی فعلیت پیدا می‌کنند. » ( نیکوبخت، بی‌تا: ۲۹ (

 **ج) قضای الهی و مدیریت عالم:**

 « نوعی دیگر از قضای الهی که به مدیریت عالم خداوند بازمی‌گردد، رعایت ابعاد و اندازه‌ها در عالم آفرینش است. موزونیت عالم آفرینش به گونه‌یی است که اگر آدمی بخواهد آن را برهم زند، خودش نیز برهم می‌خورد و هرگونه ستیز با این موزونیت موجب هلاکت آدمی می‌شود. » ( نیکوبخت، بی‌تا: ۳۰ (

 **د) قضای الهی و رابطه با افعال انسانی:**

 « از دیگر انواع قضا که با مدیریت عام خداوند ارتباط دارد، راﺑﻄﺔ افعال انسانی با سرنوشت و تقدیر اوست، یعنی آدمی می‌تواند با اعمال خود رزق و نصیب خود را کاهش یا افزایش دهد. در واقع مطابق این قضا، هرکس ﻧﺘﯿﺠﮥ عمل خود را خواهد دید. » ( نیکوبخت، بی‌تا: ۳۰ (

 صالحی قضا و قدر را این چنین تعریف کرده‌است:

 « قضا به معنای حتمی بودن واقعه‌ای که از ناحیه علل و اسباب است و قدر به معنای حدود و مشخصات و ویژگی‌های آن واقعه می‌باشد. قضا و قدر الهی درواقع عبارتست از برانگیخته شدن همه علل و اسباب که از اراده و علم حق تعالی ﻧﺸﺄت می‌گیرد. در بین وقایعی که در عالم رخ می‌دهد اعمال و افعال انسان از آن سلسله وقایعی است که، سرنوشت آن علاوه بر علت‌های گوناگون به اراده و اختیار انسان نیز بستگی دارد. یعنی آنچه انسان با اختیار و اراده خود انتخاب می‌کند و انجام می‌دهد نیز، مشمول  قضا و قدر الهی می‌شود. » ( صالحی، ۱۳۹۶: ۱۰۳ (

 او در پژوهش خود قضا و قدر علمی را شرح داده‌است:

**قضا و قدر علمی:**

 علم پیشین خداوند به خصوصیات اشیاء و ضرورت وجود آن‌ها را گویند. در این معنا قضا و قدر به علم الهی بازمی‌گردد و از شاخه‌های صفت « علم » به‌شمار‌می‌آید. بر این اساس خداوند می‌داند که هرچیزی با چه خصوصیات و اوصافی و در چه شرایطی پا به عرصه‌ی وجود می‌گذارد و چگونه به هستی خویش ادامه می‌دهد و این همان حقیقتی است که گاه از آن با‌عنوان « سرنوشت » یاد‌می‌کنند. ( صالحی، ۱۳۹۶: ۱۰۷ (

 بیات این‌گونه نوشته‌است که قَدَر یا قَدر به معنای اندازه و مقدار معیّن از هر‌چیز آمده‌است. در اصطلاح اهل کلام و فلسفه، عبارت از علم الهی در محدوده‌ی زمان و‌ مکان است. این واژه معمولاً به‌دنبال قضا می‌آید که در تکوین نیز بعد از قضا و مرﺣﻠﺔ تعیّن آن است. حوادث جهان از آن جهت که در علم عنایی و قضای ذاتی الهی است، قضای کلّی نام دارد، اما از آن جهت که دارای حدود و اندازﮤ معیّن در موقعیت زمانی و مکانی هستند، قدر نامیده می‌شوند. ( بیات، بی‌تا: ۳۷ (

**۲ـ۲: جبر و اختیار:**

 گروهی می‌گویند مردم در آنچه انجام می‌دهند اختیاری ندارند و آنچه به ایشان نسبت می‌دهند کار خدا است. این گروه را « جبریّه » و گروه مقابلشان را « عدلیّه یا قدریّه » می‌نامند. ( بیات، بی‌تا: ۳۹ )

 « پیروان جبر را عقیده بر‌آن‌ است که هرچه برای انسان پدید آید همان سرنوشتِ از پیش تعیین شده‌ی اوست. « انسان را آنجا که باید می‌برند، او اختیاری ندارد »؛ این سخن، سخن اشاعره است... » ( صالحی، ۱۳۹۶: ۱۱۰ )

 جبریان آدمی را مورد فعل و آلت فعل می‌دانند نه مصدر و ﻣﻨﺸﺄ آن. ابوالحسن اشعری ( متوفی به سال ۳۳۰ ه. ق ) که از شاگردان معتزلی‌ها بود، پایه‌گذار عقیده‌ی جبریّه است. بسیاری از مشاهیر عالم اسلام همچون ابوحامد محمد غزالی، ابوبکر باقلانی، امام فخر رازی، عبدالکریم شهرستانی و... از پیروان او هستند. اشعری می‌گفت:« لاﻣﺆثر فی الوجود إلا اللّه »، یعنی در عرﺻﮥ هستی، فاعلی جز خدا در کار نیست. به باور اینان، فاعل مباشر افعال آدمیان خداوند است و انسان فقط کاسب فعل است نه فاعل. ( بیات، بی‌تا: ۳۹ و ۴۰ ) کسب اشعری به این معناست که قدرت و اراده‌ی بنده به فعلی تعلق می‌گیرد که از جانب خداوند رقم می‌خورد. یعنی خداوند هم‌زمان با ایجاد فعل بشر قدرتی هم در او ایجاد می‌کند. ( بیات، بی‌تا: ۴۰ )

 اشاعره معتقد بر عمومیت اراده و قضا و قدر الهی در همه‌ی حوادث بودند. باور آن‌ها این بود که بشر مختار نیست و اعمال او مخلوق خداوند است. انسان آفریننده‌ی عمل خود نیست، بلکه اکتساب‌کننده‌ی آن است. ( مطهری، ۱۳۹۴: ۵۲ و ۵۳ )

 اشاعره یا جبریون بر محتوم بودن سرنوشت انسان و مجبور بودن او اصرار می‌ورزند و معتزله برخلاف آنان، انسان را در تمام ابعاد زندگی آزاد می‌بینند و قائل بر حریت او هستند. در این میان امامیّه راهی میانه را انتخاب کرده‌اند و آن نه جبر مطلق و نه آزادی مطلق است. ( کاردگر و بابایی، ۱۳۹۹: ۱۷۲ )

 در انعکاس این موضوع کلامی در ادبیات فارسی، قاطبه‌ی شاعران به اشاعره گرایش نشان داده‌اند. شاعران بسیاری همچون سعدی و سنایی به جبر گرایش داشته‌اند و تعداد بسیار محدودی مانند ناصرخسرو جانب اختیار را گرفته‌اند. ( کاردگر و بابایی، ۱۳۹۹: ۱۷۲ )

 مولانا جبرگرایان را به این خاطر مذمت‌می‌کند که چون کارهای ناپسندی انجام می‌دهند، برای توجیه رفتار خود آن را به خدا نسبت‌می‌دهند و حتی حس خود را منکر می‌شوند. ( سلیمانی و گلستانی، ۱۴۰۱: ۱۴۵ )

 مولانا جبرگرایی را کفران نعمت و خلاف منطق و عقل سلیم می‌داند. ( سلیمانی و گلستانی، ۱۴۰۱: ۱۴۵ ) او معتقد است جبرگرایی به نابودی آدمی ختم می‌شود. جبرگرا در زندگی سعی و تلاشی نمی‌کند و فرصت‌های رشد و تکاملش را از دست می‌دهد و به سرعت به سمت زوال حرکت می‌کند. ( همان: ۱۴۶ )

 به باور مولانا کسانی که در مسیر تکامل خود با موانع یا مشکلاتی مواجه می‌شوند اگر شعور کافی برای حل مشکلات نداشته‌باشند به جبر مایل می‌شوند و مشکلات خود را به سرنوشت و قضا و قدر حتمی الهی نسبت می‌دهند. آن‌ها به جای سعی و تلاش برای رفع موانع و مشکلات، با گره زدن آن به تقدیر و سرنوشت، جبرگرا می‌شوند. ( سلیمانی و گلستانی، ۱۴۰۱: ۱۴۶ )

 اختیار و آزادی معتزله مساوی با « تفویض » است یعنی واگذاشته شدن انسان به خود و معزول بودن مشیّت الهی از تاثیر، و البته این محال است. اختیار و آزادی مورد اعتقاد شیعه به این معنی است که بندگان، مختار و آزاد آفریده‌شده‌اند اما بندگان مانند هر‌مخلوق دیگر به تمام هستی و به تمام شئون هستی و از آن جمله ﺷﺄن فاعلیت، قائم به ذات حق و مستمدّ از مشیّت و عنایت او هستند. اختیار و آزادی در مذهب شیعه حدّ وسطی میان جبر اشعری و تفویض معتزلی است. معنی جمله‌ی معروف که از ائمه‌ی دین رسیده‌است: لا جَبْرَ وَ لا تَفْویضَ بَلْ اَمْرٌ بَیْنَ الْاَمْرَیْن. اصل اختیار و آزادی از فروع اصل عدل است. ( مطهری، ۱۳۹۴: ۶۷ و ۶۸ )

 « رابطه تقدیر‌الهی با افعال اختیاری انسان اینگونه قابل طرح است که اختیار انسان یکی از عوامل دخیل در تقدیر الهی است. مثلا: اگر خداوند متعال مقدر فرموده‌است که فلان شخص در فلان سال به فلان موفقیتی دست یابد چنین نیست که اختیار آن شخص معطل بماند؛ بلکه اختیار آن شخص، یکی از عوامل دخیل در تقدیر انسان است. » ( صالحی، ۱۳۹۶: ۱۰۵ )

 قضا و قدر علمی خداوند به صورت مطلق به افعال انسان تعلق نمی‌پذیرد. متعلق قضا و قدر، عمل انسان با تمام خصوصیات آن است که از جمله می‌توان به اختیاری بودن آن و تاثیر اراده و قدرت انسان در وقوع آن اشاره کرد؛ بنابراین خداوند از ازل می‌داند که انسان با بهره‌گیری از اختیار خود، اعمال خاصی را انجام می‌دهد و بدیهی است که در این صورت نه تنها علم خداوند و قضا و قدر علمی او با اختیار انسان منافاتی ندارد و آن را تاکید می‌کند. ( صالحی، ۱۳۹۶: ۱۱۱ )

 هر سرنوشت و قضا و قدری ناشی از عمل انسان است. مانند قاعده‌ی علت و معلول یا سبب و مسبب. قضا و قدر الهی چیزی جز سرچشمه گرفتن نظام سببی و مسببی جهان از علم و اراده الهی نیست. ( صالحی، ۱۳۹۶: ۱۰۹ )

**۳ـ۲: واکنش انسان در برابر قضا و قدر:**

 « عکس العمل آدمی در برخورد با مصائب و بلایا ممکن است به یکی از این سه نوع بروز کند: ۱. جزع و بی‌تابی؛ ۲.صبر و بردباری؛ ۳. رضا.

هر یک از این عکس العمل‌ها بیانگر ظرفیت وجودی انسان است؛ چنان که جزع و بی‌تابی خاص عامیان، صبر و بردباری و تسلیم مقام متوسطان، و رضا مقام کاملان و متوکلان است. » ( نیکوبخت، بی‌تا: ۲۵ و ۲۶ )

 « خداوند آدمی را گاه به مسائلی از جمله خوف و ناامنی، گرسنگی و قحطی،خسران و نقص در اموال و جان و دیگر بهره‌مندی‌ها مبتلا می‌کند تا جوهر وجودی آدمی به ظهور بپیوندد. عکس‌العمل آدمی در برابر چنین ابتلائاتی می‌تواند بی‌تابی، صبر یا رضا باشد. می‌تواند ساعت‌ها و روزها در غم و غصه و اندوه و گریه و زاری به سر برد یا با کمی تفکر دریابد که به هر حال تدبیر ﻫﻤﮥ امور در اختیار انسان نیست و به رغم چشیدن تلخی و رنج، چاره‌یی جز خویشتن‌داری و صبر و تسلیم در برابر قضای الهی ندارد. » ( نیکوبخت، بی‌تا: ۲۶ )

 « اعتقاد به قضای الهی، اعتقاد به جباریت خداوند است و باعث خضوع و فروتنی و زاری بنده می‌شود. این قضا، کرم الهی است و به انسان ﻃﻤﺄنینه و سکینه می‌بخشد؛ زیرا معتقدیم که خداوند مصلحت آدمی را بهتر از خود او می‌داند و هیچ‌کاری را از سر لهو و بیهودگی انجام نمی‌دهد، بنابراین سرانجام خوف و خشیت و هیبت که ﻧﺘﯿﺠﮥ قهاریت و جباریت اوست، امید و ایمنی و اطمینان است. » ( نیکوبخت، بی‌تا: ۳۲ )س

 « در مثنوی گاهی با مواردی روبرو می‌شویم که مولانا انسان‌ ها‌را از دست به گریبان‌شدن با قضا و قدر نهی‌می‌کند. این گونه سخن گفتن مولانا در جایی است که سخن از قضا و قدر حتمی الهی باشد و در چنین موارد مولانا توصیه می‌کند که بهتر است انسان به جای نشان‌دادن زور خود، زاری کرده و به عجز خود اعتراف کند. » ( سلیمانی و گلستانی، ۱۴۰۱: ۱۴۲ )

 مولانا تسلیم و رضا در مواجهه با قضا و قدر الهی را ستوده‌است. تسلیم و رضا در برابر قضا و قدر الهی از جانب ائمه‌ی دین هم وارد شده و امری پسندیده است و به این معنا نیست که انسان نباید برای تغییر سرنوشت خود و دگرگون کردن وضعیت زندگی تلاش کند. ائمه‌ی دین و نیز مولانا قائل به بازماندن انسان از سعی و تلاش نیستند. اگر بزرگان دین سخن از تسلیم و رضا در برابر قضا و قدر گفته‌اند هرگز بیکار ننشسته‌اند. ( جعفری، ۱۳۷۳: ۲۲۱ )

**۴ـ۲: حقیقت رضا:**

 « از جمله ثمرات محبت الهی و از شرایط تحقق ایمان کامل در انسان ﻣﺆمن راضی بودن به قضا و قدر الهی است و این مقام رضا از عالی‌ترین مقامات مقربان درگاه الهی است و رﻳﺸﮥ اصلی آن، دوستی و ایمان به خدای متعال است، زیرا دوستی با محبوب است که موجب رضایت و تسلیم در مقابل محبوب می‌شود .از این رو باید گفت این صفت از ویژگی‌های ﻣﺆمنان راستین است و در قرآن مجید ﻣﺆمنان را به آن ستوده‌است و در اخبار و روایات نیز از آن توصیفات زیادی شده‌است. » ( محامد، ۱۳۸۴: ۱۱۴ )

 در شرح و توضیح رضا به قضای الهی نوشته اند: « ضد سخط، « رضا » است که اگر بر مقدرات الهی در باطن و ظاهر، در گفتار و در عمل اعتراض نکنیم محقق میشود. » ( نراقی، ۱۳۷۵: ۷۶۷ )

 « و صاحب این مرتبه، هرچیزی را به چشم رضا می نگرد. و هر امری را به نظر محبت می بیند. و در هر موجودی نور رحمت الهیه را مشاهده می کند. و سر حکمت ازلیه را ملاحظه می نماید. پس هرچه می شود در سرای وجود، موافق مراد مطلب او است. و هرچه در کارخانه هستی رو می دهد بر وفق هوا و خواهش اوست. » ( نراقی، ۱۳۷۵: ۷۶۷ )

 راضی بودن از قضای الهی اعتراض نکردن و عصبانی نشدن از آنچه پیش می آید تعریف میشود. (شبر، ۱۳۸۹ : ۳۶۷ )

 حقیقت رضا به قضا و قدر الهی تسلیم بودن در برابر اوامر و‌ نواهی خداوند است. چه قوانین و سنن حاکم بر جهان خلقت و چه قوانین تکوسنی و تشریعی که پیامبران الهی از جانب خداوند برای سعادت انسان آورده‌اند. ( محامد، ۱۳۸۴: ۱۲۱ )

سنایی حکیم نیز برای مسیربندگی به جز تسلیم راهی نمیشناسد:

« بندگی نیست جز ره تسلیم / ور ندانی بخوان تو قلب سلیم » (مدرس رضوی، بی تا: ۱۶۶)

 « حقیقت رضا این است که انسان در برابر هرگونه ناراحتی، تسلیم خدا باشد و دم از اعتراض و چون و چرا نزند و از آن‌چه خدا می‌خواهد دل‌گیر و خشمگین نباشد. » ( محامد، ۱۳۸۴: ۱۱۴ )

 اگر کسی خدا را به عظمت بشناسد و به او ایمان بیاورد و به مقام دوستی الهی برسد و در دریای محبت الهی مستغرق شود، احساس ناراحتی را در خودش از بین می‌برد. اگر ناراحتی هم در خود احساس کند، چون می‌داند از جانب خدا و محبوبش به او رسیده‌است درد و رنج نمی‌کشد. مانند رزمنده‌ای که در میدان نبرد می‌جنگد و اگر جراحتی بر او وارد شود رنجیده نمی‌شود. براین اساس هرکس به مقام رضای الهی رسد و عظمت الهی و حب و رضای او را ادراک کند، در بلاها و گرفتاری‌ها دلتنگ و ناخشنود و رنجیده نمی‌شود. ( محامد، ۱۳۸۴: ۱۱۹)

 ذوالنون رحمه الله در تعریف رضا گفته است اَلرِّضا سُرورُ القَلْبِ بِمُرِّ القَضاءِ. و حارث محاسبی گفته است اَلرِّضا سُکُونُ القَلْبِ تَحْتَ جَرَیانِ الحُکْمِ. و رویم گفته است که اَلرِّضا اِسْتِقْبالُ الْاَحْکامِ بِالرَّوْحِ. » ( کاشانی، ۱۳۸۹: ۵۶۳ و ۵۶۴ )

 هجویری رضا را دو قسم میبیند و آن دو را این چنین شرح میدهد: « و رضا بر دو گونه باشد : یکی رضای خداوند از بنده ، و دیگر رضای بنده از خداوند ، تعالی و تقدّس . امّا حقیقت رضای خداوند \_ عزّ و‌جلّ \_ ارادت ثواب و نعمت و کرامت بنده باشد و حقیقت رضای بنده اقامت بر فرمانهای وی و گردن نهادن مر احکام وی را . پس رضای خداوند \_ تعالی \_ مقدّم است بر رضای بنده ؛ که تا توفیق وی \_ جلّ جلالُه \_ نباشد ، بنده مر حکم ورا گردن ننهد و بر مراد وی \_ تعالی و تقدّس \_ اقامت نکند ؛ از آن که رضای بنده مقرون به رضای خداوند است \_ عزّ و جلّ \_ و قیامش بدان است . و در جمله رضای بنده استوای دل وی باشد بر دو طرف قضا : اِمّا منع، و اِمّا عطا . و استقامت سرّش بر نظارﮤ احوال : اِمّا جلال ، و اِمّا جمال ؛ چنانکه اگر به منع واقف شود و یا به عطا سابق شود، به نزدیک رضای وی متساوی باشد، و اگر به آتش هیبت و جلال حق بسوزد و یا به نور لطف و جمال وی بفروزد، سوختن و فروختن به نزدیک دلش یکسان شود ؛ از آنچه وی را شاهد، حق است و آنچه از وی بود وی را همه نیکو بود ، اگر به قضای وی رضا دارد . » ( هجویری، ۱۴۰۰: ۲۶۸ و ۲۶۹ )

 و از پیغمبر ـ علیه السّلام ـ می‌آید اندر دعواتش : « اﺳﺄلک الرّضا بعدَ القضا. » بارخدایا، از تو خواهم که مرا راضی داری از پس آن که قضا به من آید؛ یعنی مرا به صفتی داری که چون قضای مقدّر تو به من آید مرا به ورود خود راضی یابد. » ( هجویری، ۱۴۰۰ : ۲۷۲ )

 و از امیراﻟﻤﺆمنین حسین بن علی \_ رضی اللّه عنه ، و کرّم وجهه \_ پرسیدند از قول بوذر غفاری \_ رضی اللّه عنه \_ که گفت : « الفَقْرُ ﺇلَیَّ ﺃحَبُّ مِنَ الغِنَی والسُّقْمُ اَحَبُّ مِنَ الصِّحَةِ . » فقال : « رَحِمَ اللّهُ ﺃباذر ، ﺃمّا ﺃنا ﻓﺄقولُ : مَنْ ﺃشْرَفَ عَلی حُسْنِ اخْتیارِ اللّهِ لَمْ یَتَمنَّ ﺇلّا مَا اخْتارَ اللّهُ لَه . »

ـ : « درویشی به نزدیک من دوست‌تر از توانگری ، و بیماری دوست‌تر از تندرستی . » حسین ـ رضی اللّه عنه ـ گفت : « رحمت خدای بر بوذر باد، امّا من گویم : هر که را بر حسنِ اختیار خدای اشراف افتد ، هیچ تمنّا نکند؛ بجز آن که حق - تعالی - وی را اختیار کرده باشد . » ( هجویری، ۱۴۰۰: ۲۶۹ )

 راضی بودن به قضای الهی از علائم و نشانههای ایمان به خداوند محسوب میشود و بنابراین اهمیت بسیاری دارد. « در روایت است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از گروهی از اصحاب خود پرسید شما کیستید؟ گفتند: ما گروه مومنانیم. فرمود: علامت ایمان شما چیست؟ گفتند: به هنگام بلا صبر می کنیم، و به هنگام گشادگی و نعمت شکر می گزاریم، و به قضای او راضی هستیم. » (شبر، ۱۳۸۹ : ۳۶۸ )

**۵ـ۲: آثار و فواید رضا:**

 یکی از آثار مقام رضا آرامش روح و روان و حلوگیری از افسردگی و بحران‌های روحی و روانی است. مقام رضا و تسلیم همواره با ایمان و معرفت و حب الهی است. انسان راضی غفلت از محبوب ندارد و خواسته‌ی محبوب را بر خواسته و میل نفسانی خود ترجیح می‌دهد و از طرف دیگر، با علم و معرفت می‌داند هرچه از جانب خداوند حکیم مقدر شده خیر است و این در وجود او آرامش ایجاد می‌کند. او از اضطراب و نگرانی‌ها در امن و امان خواهد بود. در سمت دیگر انسان‌های ناراضی که خیال می‌کنند همه چیز همیشه در اختیار آنان است و خود را حاکم بر تمام عالم می‌بینند، درصدد آن هستند که همه چیز را از ناحیه‌ی خود به دست آورند. آن‌ها همیشه نگران و مضطرب و در دلهره و افسردگی به سر‌می‌برند. ( محامد، ۱۳۸۴: ۱۲۳ )

 نراقی راضی به قضای الهی را به ﻟﺬت و سرور و راحت بشارت میدهد: « و صاحب مرتبه رضا همواره در لذت و سرور و راحت است؛ چون برای او فقر و غنا، راحت و عنا، بقا و فنا، عزت و ذلت، مرض و صحت، و موت و حیات فرقی ندارد و هیچ کدامشان را بر دیگری برتری نمیدهد. و هیچ یک بر دل او گران نیست؛ چون همه را از جانب خداوند می داند. محبت حق بر دل او رسوخ نموده و به همین خاطرعاشق همهی افعال او شدهاست. » ( نراقی، ۱۳۷۵: ۷۶۷ )

 به اعتقاد کاشانی، بهشت پاداش واصلان به مقام رضا است. مقامی که نیل به آن در توان هر سالکی نیست : « و مقام رضا نهایت مقامات سالکان است، توصّل به پاﻳﮥ رفیع و ذروﮤ منیع آن هر رونده را مقدور و میسّر نه. هر که را در این مقام قدمگاهی کرامت فرمودند به بهشت معجّلش رسانیدند. چه روح و فرح که از لوازم اهل بهشت است در رضا و یقین تعبیه فرموده‌اند. چنانکه در خبر است اِنَّ اللهَ تَعالی جَعَلَ بِحِکْمَتِهِ الرَّوْحَ وَ الفَرَحَ فِی الرّضا وَ الیَقیْنِ. و نیز ﺗﺴﻤﯿﮥ خازن بهشت به رضوان اشارت بدین معنی است. » ( کاشانی، ۱۳۸۹: ۵۶۳ )

 « و مقام رضا مقام واصلان است نه منزل سالکان، چنانک بشر حافی در جواب ﺳﺆال فضیل عیاض که اَلرِّضا اَفْضَلُ اَمِ الزُّهْدُ گفت اَلرِّضا اَفْضَلُ لِاَنَّ الزّاهِدَ فِی الطَّریقِ وَ الرّاضِی وَصَلَ. » ( کاشانی، ۱۳۸۹: ۵۶۵ )

 « فایده مقام رضا در دنیا فراغت قلب برای عبادت و راحتی از هموم، و در آخرت رضایت خدا و نجات از غضب اوست. در روایت است که خدای تعالی فرمود: هرکس به قضای من راضی نیست و بر بلای من صبر نمی کند پس پروردگار دیگری بیابد. » (شبر، ۱۳۸۹ : ۳۷۱ )

 در حدیث است که راضی به قضای الهی در شمار ﺻﺪیقین محسوب میشود: « امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند عزوجل می فرماید: بنده مومنم را به هرسوی بگردانم خیرش را در همان قرار می دهم. پس به قضای من راضی باشد، و بر بلای من صبر کند، و نعمتهایم را شکرگذارد، تا ـ ای محمد! ـ او را در زمره صدیقین ثبت کنم. » (شبر، ۱۳۸۹ : ۳۶۸ )

 « و فرمود: از جمله چیزهائی که به موسی علیه السلام وحی شد این است: چیزی نیافریدم که از بنده مومنم محبوب ترم باشد، و او را فقط به چیزی مبتلا می کنم که برایش خیر باشد، و از او دور کنم آنچه برای او بد است، و او را عافیت دهم چنان که برایش خیر است. من به صلاح بنده ام آگاه ترم پس بر بلایم صبر کند، و بر نعمتهایم شکر گزارد، و به قضایم راضی باشد، اگر به رضای من عمل کند، و امرم را امتثال نماید او را در زمره صدیقین می نویسم. » (شبر، ۱۳۸۹ : ۳۶۸ )

 حکیم سنایی هم رضا را شفاخانه معرفی میکند:

« وان مفرح که اولیا سازند / در شفاخانه رضا سازند » (مدرس رضوی، بی تا: ۳۴۱)

توصیهی اکید سنایی کوشش برای رضایت حق تعالی و تسلیم محض او شدن است. شاعر این را رمزی برای راه یافتن به سرای الهی عنوان میکند:

« در رضای خدای خویش بکوش / بنچیزش چو بندگان مفروش » (مدرس رضوی، بی تا: ۱۶۴)

هر کجا ذکر او بود تو که ای / جمله تسلیم کن بدو تو چه ای » ( همان)

« جان و تن را بکردگار سپار / تا درون سرای یابی بار » ( همان )

 « رضا مرد را از اندوهان برهاند و از چنگ غفلت برباید، و اندﻳﺸﮥ غیر از دلش بزداید و از بند مشقّتها آزاد گرداند؛ که رضا را صفت رهانیدن است. اما حقیقت معاملات رضا بسنده‌کاری بنده باشد به علم خداوند ـ عزّ و جلّ ـ و اعتقاد وی که خداوند ـ تعالی ـ در همه احوال بدو بیناست. » ( هجویری، ۱۴۰۰: ۲۶۹ )

 در روایت دیگری، رضایت خداوند نسبت به بندهی خود در گروی رضایت بنده نسبت به قضای الهی اعلام شدهاست: موسی (ع) گفت:

ـ : « بارخدایا ، مرا راه نمای به کرداری که چون آن بکنم تو از من راضی گردی . » خداوند ـ عزّ و جلّ ـ گفت : « تو آن بنتوانی کرد . » موسی ـ علیه السّلام ـ سجده کرد و تضرّع نمود . خداوند ـ تعالی ـ بدو وحی فرستاد : « یا پسر عمران ، رضا و خشنودی من از تو اندر رضای توست به قضای من . » یعنی چون بنده به قضاهای حق راضی باشد علامتِ آن بود که خداوند ـ تعالی ـ از وی راضی است. ( هجویری، ۱۴۰۰ : ۲۷۱ )

 سنایی معتقد است در هر چیزی که رضای خداوند نباشد برای آدمی راحت و آسایش نخواهدبود؛ بلکه درد و جراحت در آن است:

« بی رضای حق آنچه راحت تست / آن نه راحت که آن جراحت تست » (مدرس رضوی، بی تا: ۱۶۳)

**۶ـ۲: راه تحصیل رضا:**

 اگر انسان بداند هرچه که خداوند برای بندهاش مقدر کند برای او خیر است، هرچند بنده از سر و حکمت آن مطلع نباشد و نیز بداند که غم و غصه هیچ اثری در قضای الهی ندارد و آن را تغییر نمی دهد. به مقام رضا دست مییابد. آنچه مقدر شده می شود، و آنچه مقدر نشده نخواهد شد (شبر، ۱۳۸۹ : ۳۷۱ )

 حکیم سنایی هم به این خیر بودن توجه میدهد و زهر و قهری را که از جانب خداوند متعال وارد شود، نوش و لطف معرفی میکند و به این ترتیب رضایت به مقدرات و قضای الهی را شیرین و گوارا میداند. او توصیه میکند که نیک و بد را به یک چشم و مانند هم بدانیم و هرچه خداوند برایمان خواست با جان و دل بپذیریم:

« نوش دان هرچه زهر او باشد / لطف دان هرچه قهر او با شد » (مدرس رضوی، بی تا: ۸۵ )

« نیک و بد خوب و زشت یکسان گیر / هرچه دادت خدای در جان گیر

نه عزازیل چون ز رحمن دید / رحمت و لعنه هر دو یکسان دید » (مدرس رضوی، بی تا: ۱۱۱ )

 در باب « رضا و تسلیم » این چنین سروده است که از خداوند فقط خیر سرمیزند و ما انسانها هستیم که نام نیک و زشت بر چیزها میگذاریم. به عنوان مثال اگرچه مرگ در نظر ما انسانها ناخوشایند است اما از جانب پروردگار نیکو است:

« داند آنکس که خوردهدان باشد / کانچه او کرد خیرت آن باشد

نیک نز میل و بد نه ز اسبابست / بد نه از فصد لیک جلابست

نام نیکو و زشت از من و تست / کار ایزد نکو بود به درست

گرچه باشد بظاهر آن همه خوب / لیک باطن بود همه معیوب

کی بسازد بحکم مطلق تو / باد با بادبان زورق تو

خیر و شر نیست در جهان اصلا / نیست چیزی ازو نهان اصلا

مرگ اگر چند بد نکوست ترا / مال و میراثها ازوست ترا

هرچه در خلق سوزی و سازیست / اندر آن مر خدای را رازیست

ای بسا شیر کان ترا آهوست / ای بسا درد کان ترا داروست » (مدرس رضوی، بی تا: ۱۶۱ و ۱۶۲ )

« و رضا از یقین تولّد کند، تا نخست دل ﻣﺆمن به نور یقین منشرح و منفسح نشود، چشم بصیرتش به مشاهده و معاﻳﻨﮥ حسن تدبیر الهی منفتح نگردد و در او گنجایی وقایع و حوادث بل سرور و فرح به وقوع آن پدید نیاید. » ( کاشانی، ۱۳۸۹: ۵۶۳ )

**۱ـ۶ـ۲: شک و یقین، موثر در رضا از قضا:**

 شک و حیرت « حالتی است که نفس عاجز از تحقیق و به دست آوردن حق از باطل است و بر او این مساله پنهان می ماند، و این حالت بیشتر اوقات هنگامی پدید می آید که ادله با یکدیگر تعارض پیدا می کنند و تردیدی نیست که دوام این بیماری نفس را هلاک خواهد کرد؛ زیرا شک منافی یقین است و ایمان هم بدون یقین تحقق پیدا نمی کند » ( نوری، ۱۳۸۷: ۵۶ )

 « یقین، اعتقاد ثابت و قطعی و حتمی داشتن به موضوعی بدون هیچ گونه شبهه ای است. منظور بیشتر در مورد اصول دین یعنی یقین به توحید، نبوت و معاد است. » ( عبدالصمدی، ۱۳۹۵: ۵۴ )

 حکیم سنایی یقین را به نور شباهت داده است. همچنین از خداوند میخواهد بر یقین ما بیفزاید:

« مهر دین برنیاید از تلقین / مه فرو شد چو تافت نور یقین » ( مدرس رضوی، بی تا: ۹۲ )

« دین مان دادﮤ یقین مان ده / کرچه این هست بیش از اینمان ده » (مدرس رضوی، بی تا: ۱۵۱ )

 او معتقد است که با شک و ریب نمیتوان به مقصدی چون عالم غیب رسید:

« تو پر از عیب و قصد عالم غیب / نتوان کرد خاصه با شک و ریب » ( مدرس رضوی، بی تا: ۱۳۱ )

 بانو پروین اعتصامی برای راه یافتن به آستان یقین، دریدن پردهی شک را شرط میداند:

« دل اگر پرده شک را ندرد، هرگز / نبود راه سوی درگه ایقانش » ( اعتصامی، ۱۳۸۴: ۱۱۹ )

**۲ـ۶ـ۲: نسبت دعا و نیایش، امربه معروف و نهی از منکر با رضا از قضا:**

 دعا و درخواست از خداوند با مقام رضای الهی منافات ندارد و هیچ‌کدام مخالف دیگری نیست. ( محامد، ۱۳۸۴: ۱۲۴ )

 اصل دعا و نیایش در حوزه‌ی قضا و قدر الهی و از قوانین حاکم بر انسان و جهان است و مخالف قضا نیست. ( محامد، ۱۳۸۴: ۱۲۵ )

 یکی از سنن قطعی و دستور حتمی خداوند متعال و از الطاف بزرگ او فتح باب دعا و نیایش است که در کنار سایر قوانین الهی قرار دارد و نیز استجابت دعا هم از سنن الهی است که خداوند آن را تضمین فرموده‌است. هرکدام از قوانین و سنت‌های الهی و اجرای آن‌ها آثار خاص خود را دارد و هیچ کدام با یکدیگر منافات ندارد. بسیاری از امور، به قضا و قدر تعلیقی مرتبط است و تحقق آن شرایطی را می‌طلبد که اگر آن شرایط موجود نشود محقق نمی‌گردد. ( محامد، ۱۳۸۴: ۱۲۵ )

 « سنت الهی این است که اطاعت و معصیت هردو از روی اختیار و انتخاب از انسان‌ها صادر شود قانون دیگر خدا هم این است که برای جلوگیری از گناه و اصلاح فرد و جامعه باید کسانی باشند که هم مردم را به خیر دعوت کنند و هم نهی از منکر نمایند تا گناه و معصیت خدا فراگیر نشود و انسان ها زندگی مسالمت‌ آمیز داشته‌ باشند و دنیا و آخرت آنان اصلاح گردد .بنابراین این موضوع هم با اعتقاد به قضا و قدر الهی و رضای به قضا و قدر منافات ندارد. » ( محامد، ۱۳۸۴: ۱۲۸ )

**۳. قضا، قدر و رضا در دیوان پروین اعتصامی:**

 اما بررسی این مضمون در دیوان بانو پروین اعتصامی:

**۱ـ۳: ناتوانی در مقابل قضا؛ همه چیز در سیطره‌ی قدرت قضا و حکومت جبر:**

 بانو اعتصامی در ابیات متعددی این پیام را به مخاطب مخابره میکند که اگر قضا و قدر بر کاری قرار گرفتهباشد همان محقق خواهدشد و جز تسلیم و تمکین گریز و چارهای از آن نیست. اگر قضا این باشد که پرندهای چون صعوه به مثال اژدها و ثعبان بنماید همان خواهدشد. از آنجا که رهایی از آنچه برای مخلوقات مقدر شدهباشد ممکن نیست، هرکسی باید بار تقدیرش را بپذیرد و گستاخی و یا ناز در برابر سرنوشت فایدهای نخواهدداشت. اعتصامی با تلمیح به ماجرای بهشت شداد که در سورهی فجر مورد اشارهی پروردگار نیز قرار گرفتهاست، به ناتوانی چون اویی در مقابل امر و قضای الهی توجه میدهد:

قضا چو قصد کند، صعوه ای چو ثعبانی است / فلک چو تیغ کشد، زخم سوزنی کاری است ( اعتصامی، ۱۳۸۴: ۹۸ )

« ترا بار تقدیر باید کشید / کسی را رهایی از این بار نیست » ( اعتصامی، ۱۳۸۴: ۲۹۰ )

« پی کارهایی که گوید برو / ترا با فلک، دست پیکار نیست » ( همان )

« نتوان بود با فلک گستاخ/ نتوان کرد بهر گیتی ناز » ( اعتصامی، ۱۳۸۴: ۳۳۳ )

« اندر آنجا که قضا حمله کند / چاره تسلیم و ادب تمکین است » ( اعتصامی، ۱۳۸۴: ۴۴۱ )

« شداد نماند در شماری / با کار قضا نکرد کاری » ( اعتصامی، ۱۳۸۴: ۴۳۹ )

 پروین، قضا را چون شاهین میانگارد که هیچکس توان رستن از آن را ندارد. او آدمی را مجبور به پذیرش سرنوشت آسمانی میبیند. سرنوشتی که ممکن است شیرین و گوارا و یا سخت و دشوار باشد. اگر تقدیر رفتن باشد، باید رفت. هیچکس نمیتواند خود را از دیدگان تقدیر پنهان کند و همه جا و همه چیز تحت احاطهی اوست:

« نه جغد رست و نه طوطی، چو شد قضا شاهین / نه زشت ماند و نه زیبا، چو راز گشت عیان » ( اعتصامی، ۱۳۸۴: ۲۸۸ )

« چو شاهین قضا را تیز شد چنگ / نه از صلحت رسد سودی نه از جنگ » ( اعتصامی، ۱۳۸۴: ۱۹۷ )

« چو این پیمانه را ساقی است گردون/ باید خورد، گر شهد است و گر خون » ( اعتصامی، ۱۳۸۴: ۳۲۲ )

« چون ترا سرگشتگی تقدیر شد / بایدت رفت، ارچه رفتن دیر شد » ( اعتصامی، ۱۳۸۴: ۲۲۰ )

« میان شاخه ها خود را نهان داشت / رخ از تقدیر، پنهان چون توان داشت » ( اعتصامی، ۱۳۸۴: ۱۹۶ )

بانو اعتصامی دنیا را همچون باغی میبیند که باغبانش قضا و قدر هستند. بنابراین همان طور که امور باغ را باغبان تدبیر میکند، قضا و قدر هم امور گیتی را اداره مینماید:

« در این باغ دلکش که گیتیش نامست / قضا و قدر میکند باغبانی » ( اعتصامی، ۱۳۸۴: ۱۵۴ )

**۲ـ۳: جبر؛ داده‌ها از جانب خداوند است و کسی خود در آن دخالتی ندارد:**

 بانو پروین اعتصامی همهی داشتههای مخلوقات، حیات و آمدنها، ممات و رفتنها، حوادث و رخدادهایی که هرکس در زندگی خود شاهد آنها خواهدبود را از ناحیهی خداوند و قضا و قدر الهی و خارج از ارادهی مخلوقات میداند. به باور او زحمتها و رنجها از ناحیهی ما نیست و همه چیز در دست مدیر و مدبر امور جهان است و جز او کسی در آنها نقشی ندارد :

« من و تو بنده ایم و خواجه یکی است / تو و ما را هرآنچه داد، او داد » ( اعتصامی، ۱۳۸۴: ۴۳۳ )

« داد به هریک، هنر و پرتوی / آنکه در و گوهر و اشک آفرید » ( اعتصامی، ۱۳۸۴: ۳۹۰ )

« در آن دفتر که نقش ما نوشتند / یکی زشت و یکی زیبا نوشتند » ( اعتصامی، ۱۳۸۴: ۲۷۵ )

« قضا، نیامده ما را زباغ خواهد برد / نه می رویم به سودای خود، نه میآییم » ( اعتصامی، ۱۳۸۴: ۲۲۸ )

« ما را فکنده اند، نه خویش اوفتاده ایم / گر عاقلی، مخند به افتاده، زینهار » ( اعتصامی، ۱۳۸۴: ۳۷۶ )

« با عزم خویش، هیچیک این ره نمی‌رویم/کشتی، مبرهن است که محتاج ناخداست » ( اعتصامی، ۱۳۸۴: ۳۳۴ )

« در زحمتیم هر دو ز سختی و رنج، لیک/ هرچ آن به ما کنند، نه از ما، نه از شماست » (اعتصامی، ۱۳۸۴: ۳۳۴ )

« از ما چه صلح خیزد و جنگ، این چه فکرتست / در دست دیگریست، گر آب وگر آسیاست » (اعتصامی، ۱۳۸۴: ۳۳۴)

« رنگ بالای سیه بسیار است / نیستی از خم تقدیر آگاه

گه سیه رنگ کند، گاه سفید / رنگرز اوست، مرا چیست گناه » ( اعتصامی، ۱۳۸۴: ۲۱۱ )

 ما رهرو و روندهی راهی هستیم که قضا و قدر بر آن قرار گرفتهاست و خواست سرنوشت، داشتههای ما را تعیین کردهاست. مخلوقات انجامدهندهی فرمانها و دستورات هستند و به اقتضای خلقت خود رفتار میکنند. ما محصور قضا هستیم و راه گریزی هم نداریم:

« رهرو راه قضا و قدرم / راهم این بود، نبودم گمراه » ( اعتصامی، ۱۳۸۴: ۲۱۱ )

« خندید آب، کین ره و رسم از من و تو نیست / ما رهرویم و قائد تقدیر، رهنماست » (اعتصامی، ۱۳۸۴: ۳۳۴)

« بگفت ار تیره دل یا هرزه گردیم / درین ره هرچه فرمودند، کردیم » ( اعتصامی، ۱۳۸۴: ۲۷۵ )

« ما بهر زیب ورنگ، نکردیم گفتگو/ چیزی نخواستیم، فلک داد آنچه خواست » ( اعتصامی، ۱۳۸۴: ۳۲۵ )

« چه غم گر نیتم بد یا که نیکوست / همینم اقتضای خلقت و خوست » ( اعتصامی، ۱۳۸۴: ۲۷۵ )

« تو نیز همچو من آخر شکسته خواهی شد / حصاریان قضا را ره فراری نیست » (اعتصامی، ۱۳۸۴: ۲۱۴)

 او بهطور صریح و آشکار از عدم اختیار و اجبار در پذیرفتن حکم سرنوشت سخن میگوید. می تقدیر را باید نوشید و پذیرفت؛ حتی اگر ناگوار و تلخ باشد. هرچه در بخت و طالع ما کاشتهاند، همان را باید چید. اینها بایدهای مطلق و عدم اختیار در نپذیرفتن احکام است. اگر به میل خود قضا و قدرالهی را نپذیریم به جبر آن را بر ما مسلط میکنند :

« ما به خود، چیزی نکردیم اختیار / کارفرمایان عالم کرده‌اند » (اعتصامی، ۱۳۸۴: ۳۰۳)

« به کاخ دهر، که گه شیون است و گه شادی / به میل گر ننشینی، به جبر بنشانند » ( اعتصامی، ۱۳۸۴: ۴۲۷ )

« گهی پیدا شویم و گاه پنهان / چنین بودست حکم چرخ گردان » (اعتصامی، ۱۳۸۴: ۲۱۳)

« چو گفتندم بیارام، آرمیدم / چو فرمودند پنهان شو، پریدم » ( اعتصامی، ۱۳۸۴: ۳۸۱ )

« تلخ بود آنچه به من نوشاندند / می تقدیر بباید نوشید » ( اعتصامی، ۱۳۸۴: ۲۱۷ )

« هرچه برزیگر طالع کشته است / از گل و خار، همان باید چید » ( اعتصامی، ۱۳۸۴: ۲۱۸ )

« چو بنگری، همه سررشته ها به دست قضاست / ره گریز، ز تقدیر آسمانی نیست » ( اعتصامی، ۱۳۸۴: ۲۷۸ )

 پروین به جبر جغرافیایی هم اشارهای دارد. همجواری مخلوقات در کنار یکدیگر هم به اختیار و انتخاب آنها نیست:

« ناگزیر است گل از صحبت خار / چمن و باغ، به فرمان قضا است » ( اعتصامی، ۱۳۸۴: ۳۶۶ )

**۳ـ۳: ناتوانی قضا:**

 برخلاف غالب ابیات یافت شده در موضوع مورد پژوهش، پروین اعتصامی در بیت زیر از ناتوانی قضا و حوادث در از میان بردن اثر و نشان افراد زحمت کشی چون یک خارکن میسراید که لحن کنایهدار او مخاطب را تحت تاثیر قرار میدهد:

« قضا و حادثه، نقش من از میان نبرد/کدام قطره خون را، بود چنین هنری » (اعتصامی، ۱۳۸۴: ۴۰۶)

**۴ـ۳: تقصیرها به گردن تقدیر:**

 اعتصامی در ابیات متعددی از تقدیر و سرنوشت و قضای الهی به مثابهی مقصر و متهم یاد میکند. از نظرگاه او این تقدیر است که بال و پر پرندگان را میشکند. این کار قضاست اگر نیت نیک به سرانجام نیک منتهی نشود. بانوی شاعر هرگاه فرصت را فراهم ببیند از قضای الهی لب به شکایت میگشاید. گاهی قضا را صیادی میبیند که طائری را به کنج قفس انداخته، گاهی قضا را به طوفانی سخت و گاه به گران فروشی که بر سر پیرزن کلاه گذاشته مانند میکند. در ابیات دیگر از حملههای ناگهانی قضا، دامهایی که قضا گسترانده، متهم کردن قضا به دزدی و سرقت و مانند این موارد دم میزند. او حتی در امور تلخ زندگی و مرگ عزیزانش از پیشانی نوشت خود شکوه میکند :

« چون دانه نیافت، خون دل خورد / تقدیر، پرش بکند یکسر » ( اعتصامی، ۱۳۸۴: ۱۷۰ )

« فکر ما، تعمیر این بام و فضاست/ هرچه پیش آید جز این، کار قضاست » (اعتصامی، ۱۳۸۴: ۴۰۴)

« به سر خاک تو رفتم، خط پاکش خواندم / آه ازین خط که نوشتند به پیشانی من » ( اعتصامی، ۱۳۸۴: ۴۴۰ )

« کرد ای طائر وحشی که چنین رامت؟ / چون به کنج قفس افکند قضایت، چون؟ » ( اعتصامی، ۱۳۸۴: ۱۴۱ )

« زورقی بودی به دریای وجود / که ز طوفان قضا وارون شدی » ( اعتصامی، ۱۳۸۴: ۱۴۳ )

« برای خوردن کشک، از چه کوزه می شکنی / قضا به پیرزن آن فروختست گران » ( اعتصامی، ۱۳۸۴: ۳۶۳ )

« بود خوابهای تو بیگاه و سنگین / بود حمله های قضا ناگهانی » (اعتصامی، ۱۳۸۴: ۱۵۲)

« دیده گر دام قضا را می دید / هرگز این دام گرفتار نداشت » (اعتصامی، ۱۳۸۴: ۹۹)

« به چشم عقل درین رهگذار تیره ببین / که گسترانده قضا و قدر به راه تو دام » (اعتصامی، ۱۳۸۴: ۱۲۶)

« از ندانستن من، دزد قضا آگه بود / چو تو را برد، بخندید به نادانی من» (اعتصامی، ۱۳۸۴: ۴۴۰)

« ناخنش از سنگ حوادث شکست/ دزد قضا و قدرش راه بست » (اعتصامی، ۱۳۸۴: ۳۳۸)

« در لقمه هرکس نهفته سنگی / بر خوان قضا آنکه میزبان است » ( اعتصامی، ۱۳۸۴: ۹۴ )

« گوهر فروش کان قضا، پروین / یکره گهرفروخته، صد ره سنگ » ( اعتصامی، ۱۳۸۴: ۱۲۳ )

 اعتصامی از بیمهری قضا و ناسازگاری سرنوشت گله میکند. او نگونساریها و از بلندی به حضیض ذلت دچار شدن را به گردن تقدیر میاندازد و قضا را سیل و یا باد ویرانگری میپندارد که گلبن را به خاک میافکند و قصرهای پایه محکم را به خاک بدل میسازد و یا همچون صرافی که ناعادلانه و ناجوانمردانه عمل میکند :

« ناسازگاری از فلک آمد، وگرنه من / با خاک خوی کردم و با خار ساختم

ننواخت هیچ گاه مرا، گرچه بی دریغ / هر زیر و بم که گفت قضا، من نواختم » (اعتصامی، ۱۳۸۴: ۱۷۳)

« این با که توان گفت که در عین بلندی / دست قدرم کرد به ناگاه نگونسار » ( اعتصامی، ۱۳۸۴: ۲۴۲ )

« گلبن، بسی فتاده ز سیل قضا به خاک / گلبرگ، بس شدست ز باد خزان غبار » ( اعتصامی، ۱۳۸۴: ۳۷۷ )

« کدام قصر دل افروز و پایه محکم / که پیش باد قضا خاک رهگذاری نیست » ( اعتصامی، ۱۳۸۴: ۲۱۴ )

« بیم آن است که صراف قضا ناگه / زر سرخ تو بگیرد به یکی درهم » (اعتصامی، ۱۳۸۴: ۱۲۹)

 و جمعبندی آنکه به اعتقاد پروین اعتصامی بنای محکمهی روزگار بر ستم است و نویسندهی حکم این محکمه قضا است:

بنای محکمه روزگار، بر ستم است / قضا چو حکم نویسد، چه داوری، چه گواه ( اعتصامی، ۱۳۸۴: ۳۵۲ )

**۵ـ۳: اتهامزدایی از دامن قضا و قدر:**

 « دیده ببندی و درافتی به چاه / این گنه تست، نه حکم قضاست » ( اعتصامی، ۱۳۸۴: ۸۵ )

« دیوانگی است قصه تقدیر و بخت نیست / از بام سرنگون شدن و گفتن این قضاست » ( اعتصامی، ۱۳۸۴: ۹۰ )

**۶ـ۳: قضا هم روی سخت نشان می‌دهد هم روی خوش؛ برای برخی خوشایند و برای برخی ناگوار :**

 این شاعر معاصر به رفتار دوگانهی قضا و قدر توجه میدهد. بلندی و اوج در مقابل پستی و فرود و یا شیرینی و گوارایی در مقابل خشکی و سختی که به حکم قضا نصیب مخلوقات میشود:

« تو روی سخت قضا و قدر ندیدستی / هنوز آنچه تو را مینماید آستریست » ( اعتصامی، ۱۳۸۴: ۱۵۹ )

« تو را بر اوج بلندی، مرا سوی پستی / مباشران قضا، می زنند و می رانند » ( اعتصامی، ۱۳۸۴: ۴۲۷ )

«نکته درینجاست، که ما را فروخت/ گوهری دهر و شما را خرید

کاش قضایم، چو تو بر می فراشت/ کاش سپهرم، چو تو برمی گزید» (اعتصامی، ۱۳۸۴: ۳۹۱)

« یکی زین سفره نان خشک برد آن دیگری حلوا را / قضا گوئی نمی دانست رسم میزبانی را » (اعتصامی، ۱۳۸۴: ۷۹)

**۷ـ۳: هیچ‌کس در برابر قضا بر دیگری امتیاز و برتری ندارد:**

 بانو پروین اعتصامی در ابیات متعدد دیگری احکام قضا را برای همگان یکسان توصیف میکند و همه را در معرض کاستن، صید شدن، گریبانگیرشدن و آوارگی ناشی از حکم قضا میبیند. در ابیات زیر با به کاربردن « چه ....چه.... ، هردو، هرکجا، همهکس » و کاربرد استفهام انکاری، این مقصود ادعاشده را تایید مینماید:

« نزد گرگ اجل، چه بره، چه گرگ / پیش حکم قضا، چه خاک و چه باد » ( اعتصامی، ۱۳۸۴: ۴۳۳ )

« کیست کاز جور قضا آواره نیست / تیر گشتی، از کمانت چاره نیست » ( اعتصامی، ۱۳۸۴: ۲۲۰ )

« صید و صیاد هر دو صید شدند / تا قضا تیری و کمانی داشت » ( اعتصامی، ۱۳۸۴: ۱۰۴ )

« ز دهر، گر دل تنگم فشار دید چه غم/ گرفته دست قضا، هرکجا گریبانی است » (اعتصامی، ۱۳۸۴: ۳۳۱ )

« ز ترازوی قضا، شکوه مکن / که ز وزن همه کس، خواهدکاست » (اعتصامی، ۱۳۸۴: ۳۶۷)

**۸ـ۳:تسلیم و رضا:**

 به تصور بانو پروین، قضای الهی دریایی است که برای سلامت ماندن در این دریا باید در کشتی تسلیم نشست. او کسانی که از آغاز، آمادهی پذیرفتن فرمان و احکام قضا و تحمل این بار بودهاند را « عاقل » میخواند. به باور شاعر، چند و چون کردن از ویژگیهای پیوندیافتگان با نور و صفا نیست و فرصت هستی و وجود آنچنان اندک است که شکایت کردن سزاوار نیست و هرچه خواست سرنوشت باشد را باید پذیرفت و روا دانست. نالیدن و دلتنگ شدن از زمانه و حکم قضا دور از انسانیت و آگاه بودن است:

« کشتی بحر قضا، تسلیم است / اندرین بحر، نه کشتی، نه کروست » ( اعتصامی، ۱۳۸۴: ۳۷۹ )

«گفت، بهربردن بار قضا / عاقلان، پشت از ازل خم کرده‌اند » (اعتصامی، ۱۳۸۴: ۳۰۳)

« چو با نور و **صفا** کردیم پیوند / نمی پرسیم این چون است و آن چند » (اعتصامی، ۱۳۸۴: ۲۱۳)

« چو شب، هستی و صبحدم نیستی است / شکایت ز هستی، سزاوار نیست » ( اعتصامی، ۱۳۸۴: ۲۸۹ )

« چرخ، با هر که نشاندت بنشین / هرچه را خواجه روا دید، رواست » ( اعتصامی، ۱۳۸۴: ۳۶۷ )

« نه آگهی است، ز حکم قضا شدن دلتنگ / نه مردمی است، ز دست زمانه نالیدن » ( اعتصامی، ۱۳۸۴: ۲۵۸ )

 تقدیر هرکس سزاوار و درخور اوست و نباید از حکم قضا دلتنگ شد:

« چون کار هر کسی به سزاوار داده‌اند/ از کارگاه دهر، همین کارمان سزاست » (اعتصامی، ۱۳۸۴: ۳۳۵)

« بار هرکس، درخور یارای اوست / موزه هرکس برای پای اوست » (اعتصامی، ۱۳۸۴: ۲۰۷)

 پروین اعتصامی ابیات متعددی را در تسلیم و تمکین شخصیتهای دیوانش سرودهاست. مهیا بودن برای پذیرش قضا و غم نخوردن از تحمل بار سنگین تقدیر و طمع نکردن به رزق و روزی دیگران و دم نزدن از صواب یا خطا بودن حکم سرنوشت در ابیات زیر گواه این مدعاست:

« به هر مهدم که خواباندند، خفتم / ز هر مرزی که گفتندم، شکفتم » (اعتصامی، ۱۳۸۴: ۳۷۲)

« ز سرد و گرم تنور قضا نمی ترسیم / برای سوختن و ساختن مهیاییم » ( اعتصامی، ۱۳۸۴: ۲۲۹ )

« بار تقدیر بآسانی برد / غم سنگینی این بار نداشت » ( اعتصامی، ۱۳۸۴: ۹۹ )

« به روزی دگران چون طمع توانم کرد / مرا ز خوان قضا، قسمت استخوان دادند » ( اعتصامی، ۱۳۸۴: ۲۳۷ )

« همه فرمان قضا باید برد / نیست یک ذره که فرمانبر نیست » ( اعتصامی، ۱۳۸۴: ۲۵۵ )

« فرمانده سپهر، چو حکمی نوشت و داد/ کس دم نمی‌زند که صوابست یا خطاست » ( اعتصامی، ۱۳۸۴: ۳۲۶ )

**۱ـ۸ـ۳: کوشش بیفایده است:**

 بانو اعتصامی با آوردن این دلایل که کوشش و تلاش قسمت و تقدیر را دگرگون نمیکند به مخاطب القا مینماید که به داشتههای خود رضا دهد:

« مطلب روزی ننهاده که با کوشش / نخوری قسمت کس، گر شوی اسکندر » ( اعتصامی، ۱۳۸۴: ۱۱۵ )

« آنچه مقسوم شد از کارگه قسمت / دگر آن را نتوان کرد کم و افزون » ( اعتصامی، ۱۳۸۴: ۱۴۱ )

**۹ـ۳: فایده ی تسلیم و رضا:**

 پروین اعتصامی به آنان که در خط تسلیم و فرمانبرداری هستند نوید تعلیم و یادگرفتن نکات و دقایقی را میدهد که گویی غیر از ایشان محرم این نکات نخواهندبود. گاهی قضا مخلوق را به پستی دچار میکند تا به بلندای خالق برساند:

« چو دیدندم چنان در خط تسلیم / مرا بس نکته ها کردند تعلیم » ( اعتصامی، ۱۳۸۴: ۳۹۴ )

« اندرین پستی، قضایم زان فکند / تا تو را جویم، تو را خوانم بلند » ( اعتصامی، ۱۳۸۴: ۳۶۱ )

**۱۰ـ۳: مقاومت در برابر قضا:**

برخلاف غالب ابیات، در بیت زیر ایستادگی و نهراسیدن از قضا دریافت میشود:

« ایستادم، گرچه خم شد پشت من/ اوفتادن، از قضا ترسیدن است » (اعتصامی، ۱۳۸۴: ۴۱۹)

**نتیجهگیری**

 پروین اعتصامی مانند شاعران متعددی در ابیات بسیاری از دیوان اشعار خود به طور مستقیم و آشکار و یا به صورت غیرمستقیم و نهان در ابعاد مختلفی از موضوعات سرنوشت و قضا و قدر، تسلیم و رضا، جبر و اختیار سروده‌است. غالب ابیات او در این زمینه به جبر و تسلط بی‌چند و چون قضا و قدر و سرنوشت و پذیرش آن گرایش دارد و تنها ابیات معدودی به مختار بودن و یا ناتوانی قضا و قدر و مقاومت در برابر آن پرداخته‌است. به گونه‌ای که شاعر گاه هرگونه کوشش را  بی‌فایده و بی تاثیر اعلام می‌کند و معتقد است هرآنچه خواست قسمت و تقدیر باشد همان محقق خواهدشد. پروین از قضا و قدر شکوه می‌کند و اتهامات گوناگونی متوجه آن می‌سازد. او بارها همه‌ی تقصیرها را به گردن تقدیر می‌اندازد و گاه به طور گذرا آن را تبرئه می‌نماید. او در جای دیگر هم دچار تناقض می‌شود و درحالی‌که همه را تحت سیطره و در معرض آسیب و حمله‌ی قضا توصیف کرده‌است، به حلوا و نان خشک در خوان قضا اشاره می‌کند که هرکدام نصیب کسی می‌شود. قضا یکی را عزیز می‌کند و برمی‌کشاند و دیگری را ذلیل می‌گرداند و به حضیض می‌رساند‌.

 جمع‌بندی آنکه پروین اعتصامی همه‌چیز را در سیطره‌ی قدرت تقدیر و حکومت قضای الهی می‌داند و مخلوقات را در مقابل آن ناتوان و ناگزیز به تسلیم و تمکین توصیف می‌کند. اما هرکجا فرصت را فراهم ببیند به گله و شکایت از قضا و قدر می‌پردازد و آه و فریاد سر می‌دهد. در این بین به طور بسیار معدود از فواید تسلیم و رضا و یا بری دانستن قضا و قدر از اشتباه، ناتوانی قضا وقدر و مقاومت در مقابل آن سخن می‌گوید.

**منابع:**

**قرآن کریم**

اسماعیلی، عالیه. ( ۱۳۸۹ ). « نقد آموزه‌های اخلاقی شعر پروین اعتصامی ». پایان نامه کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی. دانشگاه بیرجند.

برازان، حسن. ( ۱۳۸۴ ). ***دیوان اختر چرخ ادب پروین اعتصامی***. چاپ دوم. مشهد: سنبله.

بیات، محمدحسین. ( بیتا ). « قضا و قدر الهی و سرنوشت آدمی در مثنوی معنوی ». مولاناپژوهی (۲). صص ۵۸-۳۳.

جعفری، محمدتقی. ( ۱۳۷۳ ). تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی جلالالدین محمد بلخی. چاپ سیزدهم. تهران: انتشارات اسلامی.

حیدری، فرهاد. ( ۱۳۹۰ ). « اخلاق در شعر پروین اعتصامی ». پایان نامه کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی. دانشگاه کردستان.

خانپرور حشکوائی، فاطمه. ( ۱۳۹۰ ). « بررسی آراء تربیتی پروین اعتصامی با تاکید بر عناصر اصلی تعلیم و تربیت». پایان نامه کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی. دانشگاه پیام نور همدان.

رهایی، سمانه. ( ۱۳۹۹ ). « بررسی مضامین اخلاقی، تعلیمی و پند و اندرز در اشعار پروین اعتصامی ». پایان نامه کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی. دانشگاه سمنان.

سلیمانی، احمد و گلستانی، سید هاشم. ( ۱۴۰۱ ). « بررسی قضا و قدر از منظر آیات و احادیث با دیدگاه مولانا در مثنوی ». فصلنامه علمی عرفان اسلامی. سال نوزدهم، شماره ۷۳. صص ۱۵۳ – ۱۳۱.

شبر، سید عبدالله. ترجمه: محمدرضا جباران. ( ۱۳۸۹ ). ***اخلاق***. چاپ پانزدهم، قم: هجرت.

صالحی، محمدموسی. ( ۱۳۹۶ ). « رابطهی قضا و قدر با افعال اختیاری انسان ». دوفصلنامه دانشپژوهی ﺗﺄمل، سال دوم، شماره چهارم. صص ۱۱۳ – ۱۰۳.

عبدالصمدی، محمد. ( ۱۳۹۵ ). ***اخلاق دینی یا فضایل فراموش شده در مناسبات اقتصادی***. چاپ دوم. تهران: آرمان رشد.

کاردگر، یحیی و بابائی، اعظم. ( ۱۳۹۸ ). « بازتاب فرهنگ و ادبیات عامه در منظومه‌های قضا و قدر فارسی ». دوماهناﻣﮥ فرهنگ و ادبیات عامه. سال۷، شمارﮤ۲۹. صص ۴۸ـ۲۵.

کاشانی، عزالدین محمود بن علی. ( ۱۳۸۹ ). ***مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه***. تهران: زوّار

محامد، علی. ( ۱۳۸۴ ). « رضا به قضا و قدر الهی ». اندیشههای فلسفی. سال دوم، شماره چهارم. صص ۱۳۱ – ۱۱۳.

محقق، مهدی. ( بی‌تا ). « سعدی و قضا و قدر ». ﻣﺠﻠﮥ دانشکدﮤ ادبیات و علوم انسانی. شمارﮤ۸۰. صص ۴۲ـ۱۹.

مدرس رضوی، محمد تقی. ( بی تا ). ***حدیقه سنایی*.** چاپخانه سپهر.

مطهری، مرتضی. ( ۱۳۹۴ ). ***کلیات علوم اسلامی (۲): کلام ـ عرفان ـ حکمت عملی***. قم: صدرا.

نراقی، احمد. ( ۱۳۷۵ ). ***معراج السعاده***. چاپ سوم. قم: هجرت.

نوری، محمد رحیم. ( ۱۳۸۷ ). ***مبانی اخلاق***. چاپ دوم. تهران: خورشید باران.

نیکوبخت، ناصر. ( بیتا ). « قضا و قدر در مثنوی معنوی ». نامهی پارسی، سال ۴، شمارﮤ ۳. صص۳۳ – ۲۰.

هجویری، ابوالحسن علی بن عثمان. ( ۱۴۰۰ ). ***کشف المحجوب***. تهران: سروش